

«نگاهی اجمالی به احوال و مواضع فکری-سیاسی مرحوم دکتر فرید پس از پیروزی انقلاب اسلامی»

محمد مسعود آقایی^۱

صادق شفیعی^۲

چکیده

دکتر سید احمد فرید متفکر و استاد فلسفه و مبدع اصطلاح «غرب زدگی» است. او به واسطه سال‌ها تحصیل و تدقیق در اصول و تاریخ حکمت ایرانی-اسلامی و عرفان و نیز گذراندن ایامی از عمر خود در ممالک غربی و تحقیق و پژوهش در آرای متفکران غربی و به خصوص هایدگر، واجد مقامی ممتاز به لحاظ آرایه آرای بدیع در بین اندیشمندان و متفکران ایرانی شد. او در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی خیلی سریع به دفاع از مبانی انقلاب اسلامی به ویژه اصل ولایت مطلقه فقیه پرداخت و به علت اعتقاد جازم به انقلاب اسلامی در برابر جریان‌های سکولار و روشنفکری مانند نهضت آزادی، جبهه ملی، بنی‌صدر، سروش و... قرار گرفت. در این تحقیق سعی شده است که به صورت اجمال احوال و مواضع فکری-سیاسی او در بعد از انقلاب اسلامی مورد تحلیل و بازشکافی

۱. کارشناس ارشد رشته تاریخ اسلام

۲. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام





قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: فردید، انقلاب اسلامی، امام خمینی (س)، سروش

مقدمه

فردید در قبل از انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۶ در سخنرانی‌های دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تئوری ولایت فقیه را با مبانی حکمی خود تئوریزه کرد. او اعتقاد داشت با پیروزی انقلاب اسلامی تحولی عظیم در دنیا به وجود آمده است و تاریخ در حال پیچ خوردن و عبور از مدرنیته به سمت حاکمیت و عصر دین در سراسر جهان است. از منظر او وقتی تاریخ می‌خواهد ورق بخورد، انبوهی از آثار و میراث گذشته، مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... به عنوان حجاب ظاهر می‌شود که باید از اینها عبور کرد. لذا در ابتدای انقلاب در دفاع از مواضع انقلاب اسلامی و امام سخنرانی فراوانی انجام می‌دهد و در مخالفت با حجاب‌های انقلاب اسلامی مانند تفکرات سکولار و ملی دست به افشاکاری می‌زند که سعی شده در این تحقیق در این خصوص به تفصیل بحث شود.

فردید پس از انقلاب اسلامی

با پیروزی انقلاب اسلامی فیلسوف پیر (فردید) فصل تازه‌ای را آغاز می‌کند و سریع به استقبال انقلاب اسلامی می‌رود. از منظر وی «مردمی که با شعار الله اکبر از جان خود مایه می‌گذارند، نشان دهنده گشتی در تاریخ است و می‌توان انتظار داشت که به زودی در شرق و غرب عالم پدیده‌ای ظهور کند.»^۱ او با تعاریف خاص خود از انقلاب اسلامی حمایت می‌کند و از امام خمینی (س) و ولایت فقیه حمایت کامل خود را ابراز می‌دارد. این موضوع باعث ناراحتی بعضی از مشاوران رژیم سابق از جمله احسان نراقی می‌شود.^۲ ابتدای انقلاب که بحث نگاشتن قانون اساسی در جریان بود، فردید می‌خواهد که نگاشتن قانون اساسی را به او بسپارند تا از آفات نظام‌های لیبرال دموکراسی در امان مانده و مصون باشد و اندیشه‌های مارکسیستی در آن حلول نکنند. این موضوع را با یکی از شاگردانش - دکتر رجبی دوانی - در میان می‌گذارد و او هم آن را به آیت‌الله طالقانی انتقال می‌دهد که البته این موضوع در آن برهه انقلاب پی‌گیری نمی‌شود.^۳ در آن موقع

۱. سید موسی دبیاچ، آرا و عقاید سید/حمد فردید (مفردات فردیدی)، تهران، علم، ۱۳۸۳، ص ۱۰۵.

۲. احسان نراقی، درخشت خام (گفت‌وگوی سید ابراهیم نبوی با احسان نراقی)، تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۷۹، ص ۸۹.

۳. محمد رجبی، «اسم حقیقت هر چیز»، مشرق، سال اول، ش ۱، ۱۳۷۳، ص ۲۳.

فردید در قبل از انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۵۶ در سخنرانی‌های دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، تئوری ولایت فقیه را با مبانی حکمی خود تئوریزه کرد. او اعتقاد داشت با پیروزی انقلاب اسلامی تحولی عظیم در دنیا به وجود آمده است و تاریخ در حال پیچ خوردن و عبور از مدرنیته به سمت حاکمیت و عصر دین در سراسر جهان است

پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی توسط حسن حبیبی - حقوقدان و تحصیل کرده غرب - از ترجمه متون قانون اساسی کشورهای اروپایی نوشته می‌شود و این موضوع یعنی تأثیر از غرب را فردید به هیچ‌وجه نمی‌تواند برتابد؛ لذا به اشاره او و تلاش شاگردان انقلابی خود «کنگره منتقدان پیش‌نویس قانون اساسی» به مدت یک ماه در تالار علامه امینی دانشگاه تهران برگزار می‌گردد. مسئول اجرایی کنگره فؤاد کریمی - نماینده سه دوره مجلس شورای اسلامی - و رهبر فکری آن فردید است. در این کنگره بعضی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی از جمله آیت‌الله صدوقی - نماینده

یزد - و آیت‌الله صادقی تهرانی شرکت می‌کنند و بالاخره مباحث این کنگره توسط آنها در تدوین قانون اساسی تأثیرگذار می‌شود.^۱ هر چند قانون اساسی تماماً آن‌گونه که فردید مدنظر دارد به تصویب نمی‌رسد. در آن سال‌ها فردید سعی می‌کند وارد سیستم حکومتی شود؛ ابتدا در سال ۱۳۵۸ نامزد مجلس خبرگان قانون اساسی - وظیفه آن مجلس صرفاً تدوین قانون اساسی است - می‌شود و گفته شده است حداقل یک نفر از اعضای مهم شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی فردید را به عنوان نماینده اساتید دانشگاه جهت درج در فهرست نامزدهای این حزب پیشنهاد کرده بود، اما یکی دیگر از اعضای ذی‌نفوذ حزب مانع اینکار می‌شود؛ و در نهایت فردید اعلام انصراف نمود.^۲ نهایتاً تنها ۲۰۱ رأی به نام او به صندوق‌ها ریخته می‌شود و آن هم به علت شباهت اسمی با یک کاندیدای دیگر است.^۳ متعاقب آن در همان سال ۱۳۵۸ فردید نامزد عضویت در اولین دوره مجلس شورای اسلامی می‌شود. ابتدا جمعی از دانشجویان و عده‌ای از مسلمانان متعهد طی اطلاعیه‌ای با ۱۵۰ امضا (در روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱۱/۱۸) و سپس برخی از ارادتمندان و هواداران تفکرش طی اطلاعیه دیگری (روزنامه کیهان ۱۳۵۸/۱۲/۲۱) از ایشان اعلام حمایت می‌نمایند. گفته می‌شود گروه فداییان اسلام مرتبط با آیت‌الله خلخالی نیز وی را در فهرست کاندیداهای خود قرار داده است. اما نهایتاً فردید با کمتر

۱. محمد رجبی، «فردید و انقلاب اسلامی»، برداشت اول، ش ۶ و ۷، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰.

۲. محمد منصور هاشمی، هویت‌اندیشان و میراث فکری/احمد فردید، تهران، کویر، ۱۳۸۳، ص ۴۴.

۳. احسان شریعتی، «قرائت احمد فردید از هایدگر»، برداشت اول، همان، ص ۱۷۵.





از ۶ هزار رأی از دور رقابت‌ها کنار می‌رود.^۱ فردید هیچ‌گاه نه قبل از پیروزی انقلاب و نه پس از آن صاحب پست و منصب سیاسی نبود. خودش می‌گوید:

از زمانی که غرب‌زدگی را گفته‌ام، همواره در حاشیه بوده‌ام و تا مرگ نیز در حاشیه حوالت تاریخ خواهیم ماند و خدا نخواهد خواست که کارهای بشوم.^۲

آرای مرحوم فردید در خصوص ولایت فقیه

یکی از مباحثی که در سال‌های پس از انقلاب محل بحث بوده است، ولایت فقیه است و فردید نیز تفسیر خاص خود را از این مفهوم ارائه می‌دهد که جا دارد به طور اجمال در این باره صحبت شود. فردید اولین بار و در سال ۵۶ در دانشگاه چند سخنرانی درباره این موضوع برگزار نمود و این تئوری بعدها توسط او و شاگردانش در دانشگاه‌ها نشر و گسترش یافت.^۳ فردید در باب ولایت فقیه معتقد بود که نباید این مفهوم با معنی حکومت اشتباه شود، حکومت فقیه نیست، این ولایت است که فقیه است. ولایت را با کلمه «پولیتیای» یونانی دارای اشتراک می‌داند و معنی آن را سرپرستی و رهبری دانسته که مخفف آن رهبری است. حکومت یعنی فرمانروایی، اما ولایت یعنی سرپرستی و رهبری و باطن اسلام نیز ولایت است که ولایت هم معنی و دارای ریشه مشترک با «فیلیای» یونانی به معنی دوستی و محبت است. به کسی که ولایت - به کسر واو - داشته باشد می‌گوییم والی و به کسی که ولایت - فتح واو - داشته باشد می‌گوییم ولی. ولی خدا، دوست خداست که دوست مردم هم است؛ مقام والی مانند مقام پدر است. پدر در خانواده ولایت دارد. همان سیستم باید به جامعه تسری پیدا کند و یک نظام بر اساس محبت و عشق ایجاد شود. چه چیزی در خانواده باعث می‌شود حرمت پدر نگه داشته شود؟ ترس یا محبت؟ در خانواده همه پذیرای هم هستند نه اینکه کسی بر دیگری غلبه داشته باشد و این نظام خلل بر نمی‌دارد، به بیان حافظ:

خلل‌پذیر بود هر بنا که می‌بینی مگر بنای محبت که بی‌خلل است
همچنین فردید معتقد بود که مفهوم درست فقاقت، یعنی عمق احکام اسلام را دریافتن و کسی که حقیقت اسلام را می‌داند - وی مفهوم «رند آگاهانه» را بر این معنا در نظر می‌گیرد - کسی که معرفت داشته باشد و به مراتب علم‌الیقین، عین‌الیقین و

۱. مهدی صادقی، «تفکر مارتین هایدگر و استاد احمد فردید»، نامه فلسفه، ش ۱۱، ۱۳۸۰، ص ۳.

۲. سید احمد فردید، دیباچه‌های و فتوحات آخرالزمان، محمد مددپور (به کوشش)، تهران، نظر، ۱۳۸۱، ص ۱۸۹.

۳. روح‌الله رجبی، «گفتمان فریددی و ماهیت علم»، پنجره، ش ۸، ۱۳۸۸، ص ۱۵۹.

حق‌الیقین که قرآن اشاره می‌کند، دست یابد فقاہت را تحصیل می‌کند؛ این فقهی که امروز بین ما مصطلح است، به تعبیر ملا محسن فیض که از غزالی تأثیر گرفته، فقه اصغر است. فقه اکبر فقهی است که انسان با تحصیل آن به عرفان معرفت پیدا کند و عرفان حقیقت دین است. بر این مبنا فقیه کسی است که به نگاه دین به انسان، عالم و مبدأ عالم معرفت دارد و بر اساس این معرفت، احکام که همان ظاهر دین است را استنباط می‌کند.^۱

مجالس سخنرانی و موضع‌گیری‌های سیاسی فرید

البته همان‌طور که گفته شد فرید با سخنرانی‌ها و اظهارات خود و با شوق فراوان به استقبال انقلاب اسلامی می‌آید و «انقلاب اسلامی را آغاز تعرض شرق علیه غرب و تفکر غربی و روی کردن شرق به تفکر معنوی و حکمت انسی می‌دانست». ^۲ فرید از فروردین ۵۸ تا ۱۳۶۱ مجالس سخنرانی منظمی برقرار کرد که مورد استقبال گروهی از جوانان قرار گرفت. از فروردین ۵۸ تا اسفند همان سال در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، از اسفند ۵۸ تا خرداد ۵۹ در دفتر جاما (جامعه انقلابی مردم مسلمان ایران به ریاست دکتر سامی)، از خرداد سال ۵۹ تا اواخر دی‌ماه ۱۳۶۰ در انجمن اسلامی حکمت و فلسفه و از اوایل بهمن ۶۰ تا ۶۱/۷/۲۷ در تالار فرهنگ. در این سخنرانی‌ها فرید به ارایه چهار چوب فکری خود می‌پردازد و در آن دوران التهاب انقلابی به مسائل سیاسی روز اشاره می‌کند و با اسم بردن اشخاص و احزاب مختلف و نفی آنها، برای خود دشمنان پر و پاقرصی را که بعضاً تاکنون هم ادامه دارد، دست و پا می‌کند. از ابتدا شدیداً به دولت بازرگان حمله می‌کند و با سیاست‌های اصلاح‌طلبانه گام به گام او مخالفت می‌کند:

بنده انقلاب مداوم را قبول دارم و امروز خیلی می‌ترسم از اینکه انقلاب نابود شود و بورژوازی بیاید.^۳

فرید از کلیت گذرکننده نظام دینی از مدرنیته و پست‌مدرنیته که در وجود امام تجلی یافته بود و فرید به ذوق حضور آن را به جان آزموده بود دفاع می‌کرد. همین حضور باعث شد که از همان آغاز بازرگان، بنی‌صدر و سروش و بسیاری دیگر را نفی و به صورت مختلف از ولایت دینی امام و کلیت ایمانی نظام حمایت کند.^۴ او بدترین تفکر غرب‌زده را جناح

۱. محمد رجبی، «فرید و انقلاب اسلامی»، همان، ص ۱۶۰.

۲. محمد مددپور، خودآگاهی تاریخی، تهران، دفتر مطالعات دینی هنر، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵.

۳. سید احمد فرید، همان، ص ۲۷۹.

۴. همان، ص ۴۶۹.





فردید در باب ولایت فقیه معتقد بود که نباید این مفهوم با معنی حکومت اشتباه شود، حکومت فقیه نیست، این ولایت است که فقیه است. ولایت را با کلمه «پولیتیقای» یونانی دارای اشتراک می‌داند و معنی آن را سرپرستی و رهبری دانسته که مخفف آن رهبری است. حکومت یعنی فرمانروایی، اما ولایت یعنی سرپرستی و رهبری و باطن اسلام نیز ولایت است که ولایت هم معنی و دارای ریشه مشترک با «فیلیای» یونانی به معنی دوستی و محبت است

راست آن زمان که به مهندس بازرگان تعلق داشت، می‌دانست. فردید نمی‌توانست لیبرالیسم و دموکراسی مورد قبول او را بپذیرد.^۱ او هر چند مارکسیسم را هم یک ایسم غربی می‌داند و رد می‌کند ولی چون بالاخره آنها اهل مبارزه و نفی‌کننده وضع موجود هستند آن را نسبت به جناح لیبرالیسم و راست به راه‌تر می‌داند: خدای بازرگان خدای بورژوازی و لیبرالیسم است ندانسته خدای اعلامیه جهانی حقوق بشر است... من طرفدار مارکسیست‌ها نیستم ولی می‌گویم ابتدا باید به حساب معاندان آنها رسید تا بعد به حساب خود مارکسیست‌ها.^۲

در جای دیگر می‌گوید:

خدای مارکس خدای طاغوت است که خودش باشد، خدای بازرگان طاغوت است و حتی از مارکس بدتر زیرا او می‌گوید خدا نیست، کدام خدا، بازرگان می‌گوید خدا هست اما کدام خدا.^۳

فردید در مورد مهندس بازرگان می‌گوید:

بشر امروز در منجلا ب افتاده است، یکی بازرگانی غربی و دیگری مهندسی غربی، این مهدی نهضت آزادی چه گناهی کرده که افتاده میان جرز دیوار انسانی که مسموخ است و دچار خودبینی منطبق بر حلول و اتحاد است.^۴

او این انتقادها را موقعی بیان می‌کند که دولت بازرگان بر سر کار است و لذا شاهد مقاومت‌های مختلف در برابر سخنرانی‌های او هستیم و تغییر مرتب مکان سخنرانی هم به همین دلیل است و پس از آن هم انتقادهای فراوانی از دولت بنی‌صدر بیان می‌کند، به ویژه از نظریه «تعمیم امامت» بنی‌صدر به شدت انتقاد می‌کند.

۱. همان، ص ۵۰۰.

۲. سید موسی دیباج، همان، ص ۱۴۲.

۳. سید احمد فردید، همان، ص ۸۹.

۴. همان، ص ۵۹.

فردید و سروش

ولی مهم‌ترین تضاد فکری فردید در دوران انقلاب اسلامی که تاکنون هم با شدت وحدت تمام ادامه داشته است، درگیری با طرفداران فکری «سرکارل پوپر» در ایران به ویژه نماینده شاخص آن عبدالکریم سروش است که جا دارد که هر چند به اجمال، در این باره سخن گفته شود. عبدالکریم سروش که نام اصلی او حسین حاج فرج دباغ است، ابتدا در رشته داروسازی تحصیل می‌کند. سپس به توصیه و حمایت علمایی از جمله شهید مطهری برای مطالعه فلسفه علم به انگلستان عزیمت می‌کند و در آنجا تحت الشعاع فلسفه انگلوساکسونی و تحصلی به ویژه پوپر قرار گرفته و بعد از انقلاب وارد کشور می‌شود و مورد استقبال حکومت نوپای اسلامی قرار می‌گیرد. او در آن موقع انقلاب دارای سن و سال جوانی است که هم تربیت کاملاً سنتی در حوزه علمیه شده و هم از غرب و جریان‌های جدید تأثیر پذیرفته، می‌کوشد با تلفیقی از اسلام و آنچه از غرب قابل اخذ و اقتباس می‌داند، اندیشه اسلامی متناسب با شرایط جدید عرضه کند. او همچنین قبل از انقلاب بنا به گفته خودش پای درس شیخ حلبی - رهبر فکری انجمن حجتیه - نشسته و از این جمعیت تأثیر پذیرفته است.^۱ در آن موقع نیز یکی از افراد مورد قبول انجمن حجتیه است. انجمن حجتیه در ابتدای انقلاب تشکلی بسیار نیرومند است که در نهادهای مختلف به ویژه فرهنگی دارای نفوذهای گسترده است.^۲ سروش با این پیشینه مورد استقبال جمهوری اسلامی قرار گرفته و به مسئولیت فرهنگی - سیاسی (ستاد انقلاب فرهنگی) می‌رسد و سخنگوی این ستاد می‌شود. وظیفه این ستاد در آن موقع پاکسازی عناصر گروهکی - از استاد و دانشجو - از دانشگاه‌ها و اسلامی کردن دانشگاه است. از سوی دیگر به عنوان نظریه پرداز با استعداد و مناظره کننده‌ای توانا به صورت یکی از شاخص‌های فکری انقلاب در می‌آید. او به ویژه با اتکا به فلسفه صدرایی از سویی و آرای پوپر در نقد مارکسیسم و تاریخ‌نگری از سوی دیگر به نقد جریان‌های فکری چپ پرداخت و کوشید از اسلام - به تحلیل خودش - در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک دفاع کند.^۳ همچنین رادیو و تلویزیون مرتب در خدمت سروش قرار داشت و در آنجا به ابراز آرای خود می‌پرداخت. کتب بینش دینی دبیرستان و معارف اسلامی دانشگاه‌ها بر اساس آرای او به نگارش در می‌آمد و کتاب‌های تألیفی‌اش در ابتدای انقلاب از جمله *دانش و ارزش*، *تضاد دیالکتیکی*، *ارتجاع مترقی* و *دگماتیسم نقابدار* مرجع‌گزینش‌های

۱. عبدالکریم سروش، «پدر خوانده اصطلاحات نیستیم» (مصاحبه)، شرقی، ش ۲۹، مهرماه ۱۳۸۵، ص ۱۳.

۲. سید عباس معارف، «بنیانه بنیاد فردید»، بیان، ش ۲۶، خردادماه ۱۳۷۹، ص ۸.

۳. محمدمنصور هاشمی، همان، ص ۱۲۹.





ابتدای انقلاب بود و در آن موقع شاخص انقلاب و ایدئولوگ انقلاب اسلامی محسوب می‌شد. در این فضا فریدید با آرای خاص خود به هیچ‌وجه نمی‌توانست با نگرش و آرای سروش موافق باشد، لذا وارد منازعه شدید فکری با سروش می‌شود. ابتدا وارد نقد پوپر می‌شود:

یک حیوان لایعلم که در فلسفه ننگین‌تر از او نیست و او پوپر است، شروع کرده و همه را رد کرده و گفته است که آنها کل‌پردازند، اصلاً فلسفه تاریخ بی‌خود است، پرسش از ماهیات نادرست است، چرا؟ برای حفظ وضع موجود می‌گوید.^۱

یا در مورد پوپر و جریان پوپر می‌گوید:

... اینها مارهایی هستند که در تورات آمده است؛ اینها لویاتان آخرالزمان‌اند؛ اینها مظهر نفس اماره‌اند و ملاصدرا را وسیله قرار می‌دهند؛ اینها ابرمردند؛ یعنی اینکه انسان تا آخرین مرحله نفس اماره جلو برود.^۲

برای فریدید، پوپر مذموم‌ترین کس در فلسفه جدید است و انتقادهای تندی را از پوپر مطرح می‌کند:

نفس اماره پوپر امریه صادر می‌کند و این امر به منکر و نهی از معروف تاریخ ۴۰۰ ساله غرب است. عالم چه هست و چه نیست هر چه نفس اماره بگوید باش ارزش باشد. در دیدگاه پوپر نئوکانتی با بی‌آزمی هر چه تمام‌تر یعنی یهودیت، صهیونیسم و فراماسونری به پوشش کانت می‌آید و نهایت نهان روشی و زبون‌اندیشی است.^۳

بالاخره نتیجه می‌گیرد: «جریان پوپر بزرگترین مکر لیل و نهار زده در مملکت ماست.»^۴ لذا با این نگاه منفی به پوپر، مسلم است که با شاگرد او نمی‌تواند به مدارا و مسالمت رفتار کند. لذا در سخنرانی‌های ابتدای انقلاب خود شدیداً به او حمله می‌کند: آدمی مانند آن پوپر زده را که سر تا پایش یهودیت و ماسونیت بین‌الملل زده است، عده‌ای جوان را دنبال خود انداخته و چهار جمله درست کرده است، با باید و نباید و با این جمله‌های بی‌ربط برای من عجیب است با

۱. سید احمد فریدید، همان، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. سید موسی دیباج، همان، ص ۳۳۳.

۴. همان، ص ۳۳۳.

این کتاب‌ها، بعد برود در قم منطق درس بدهد و در دانشکده الهیات ملاصدرا درس بدهد.^۱

یا در جای دیگر می‌گوید:

بعد از این مقدمات و نتایج، سروش با بی‌معنایی رفت به شعر و حال که به انبیا و اولیا توهین کرده، می‌آید به شعر؛ حافظ و مولانا را می‌خوانی و مسخ می‌کنی؟ چرا توهین به کلمات حافظ می‌کنی که در حد اعجاز است به گفته جامی. جهالت را بنگرید به نام خرد و منطق درایی در این آخرالزمان غربی.^۲

فردید بین گروهک فرقان و سروش در ترور حقیقت دیانت اسلام اشتراک می‌بیند: حال می‌آیم به مسئله فرقان، آقا اینها همه سر و ته یک کرباس‌اند؛ جمعیت فرقان ترور می‌کند. اینها یعنی امثال سروش هم ترور می‌کنند. این سروش‌ها حقیقت اسلام را ترور می‌کنند، حقیقت دیانت اسلام را ترور می‌کنند، به تدریج مردم صادق کم می‌شوند و شیطان به جانشان می‌افتد.^۳

البته باید در اینجا اضافه نمود که تنها سروش از دیدگاه فردید مورد ذم و طرد نیست، بلکه جریان روشنفکری دینی که از سید جمال شروع می‌شود، مورد مذمت اوست: از سید جمال تا سروش در یک استراتژی و مقصد، وحدت نظر داشتند و آن درک اسلام با حجاب غرب بود و یا به عبارتی درک غرب با حجاب اسلام.^۴

بعد در خصوص آینده سروش و نقش مخرب او در ستاد انقلاب فرهنگی هشدار می‌دهد:

می‌خواهم پیامی به امام خمینی بدهم و درد دلی با ایشان بکنم؛ سید احمد فردید آدمی است که برای خودش کار کرده است. اگر کتاب نوشته نخواست به تشبه به کثافات دیگران بکند. من پیام کوچکی به امام دارم، این انقلاب را عبدالکریم سروش خراب می‌کند، فضایی قدیم ما خوب‌اند، ولی یک جهتشان ضعیف است که من آن را می‌دانم، من پوپر

۱. سید احمد فردید، همان، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۳۷۲.

۳. همان، ص ۳۷۶.

۴. همان، ص ۴۵۰.



را می‌شناسم و به ریش او می‌خندم.^۱
سپس نسبت به توهین سروش به قرآن کریم هشدار می‌دهد که البته احتمالاً برای جمع مستمع سخنرانی فردید در ابتدای انقلاب بی‌وجه به نظر می‌رسد که چگونه سخنان سروش توهین به قرآن است.

همین‌طور فلسفه علم یهودی زده به کشور ما می‌آید و آن منطق و روش پوپر است که توهین به قرآن است با نفس اماره.^۲
یا در جای دیگر می‌گوید:

این حقیقت نفس اماره است که در کل عالم تجلی پیدا کرده و نمونه این حقیقت پوپر است که همراه با توهین به قرآن سراغ جمهوری اسلامی آمده است؛ تا کی باید بعد از مشروطه به قرآن توهین شود؟^۳
سپس آینده سروش را این‌گونه بیان می‌کند که البته فهم آن برای مخاطبان ابتدای انقلاب دشوار و غیر قابل باور است ولی پس از رویکرد جدید سروش به قرآن کریم و ادعای خلق قرآن توسط بشر باور پذیر می‌شود. ولی در ابتدای انقلاب توهینی سخت نسبت به سروش محسوب می‌شود:

انتقاد از اساس دینی جامعه با عقل پوپری قطعی است و آن نهایتاً به نفی عقل قرآنی می‌رسد.^۴

نکته جالب در اینجا است که فردید چگونه این آینده‌نگری‌ها را در مورد افراد دارد؟ البته نگارنده قادر به توضیح این مطلب نیست و فقط در اینجا می‌تواند نقل قولی از خود دکتر فردید ذکر کند:

من از فلسفه تاریخ می‌روم به خداشناسی تاریخی و بعد علم‌الاسماء تاریخی و مشاهده هم می‌کنم. من به علم‌الاسماء تاریخی می‌روم و مشاهده می‌کنم که هنری کرین یهودی، فراماسون و صهیونیسم زده است و حالا که به من می‌آیند، می‌گویند می‌بینم درست است. اینها یک مطلب اپریوری Apriori (ماتقدم) و یک مطلب اپیستریوری Aposterioi (ماتأخر) یعنی یک مشاهده ماتقدم و یک مشاهده ماتأخر است. اول شما می‌بینید اپریوری شهود ذات است، اول علم‌الیقین

۱. همان، ص ۱۶۶.

۲. همان، ص ۲۸۴.

۳. همان، ص ۲۰۹.

۴. همان، ص ۴۴۳.

فردید از کلیت گذرکننده نظام دینی از مدرنیته و پست مدرنیته که در وجود امام تجلی یافته بود و فردید به ذوق حضور آن را به جان آزموده بود دفاع می کرد. همین حضور باعث شد که از همان آغاز بازرگان، بنی صدر و سروش و بسیاری دیگر را نفی و به صور مختلف از ولایت دینی امام و کلیت ایمانی نظام حمایت کند

است، دوم عین الیقین و سوم حق الیقین. بنده نمی برم فقط و تنها با اپریوری یا اپیستریوری بلکه ماتقدم و ماتأخر هر دو لازم می آید.^۱

آن طور که سروش می گوید یک دفعه فردید را در خانه شخصی او ملاقات کرده است که البته دیدار کوتاهی است و نتیجه‌ای به همراه ندارد.^۲ یک بار هم در جلسه انجمن حکمت و فلسفه بر اثر سخنرانی فردید علیه سروش، سروش نوار

سخنرانی را تهیه و با رایحه دادخواستی به جرم توهین و افترا به دادگستری شکایت می برد که البته با پادرمیانی اساتید فلسفه آن موضوع ختم به خیر می شود و سروش شکایت خود را پس می گیرد.^۳ هر چند در دوران حیات فردید، سروش از موضع گیری سلبی در برابر او پرهیز می کند، ولی بعد از فوت فردید و تا همین اواخر هر کجا تریبونی دست می دهد علیه فردید شروع به سخنرانی می کند که گاهی اوقات توهین و تحقیر را هم چاشنی آن می کند و در نوشته‌های خود نیز همین رویه را دنبال می کند که برای آگاهی بیشتر می توان به کتاب‌های *قصه/ارباب معرفت* (ص ۴۳۱) و *سیاست‌نامه* (ص ۱۹۵) و مصاحبه‌های سروش با شبکه هما (مورخه ۱۳۸۴/۱۲/۲۲) یا مصاحبه‌هایی با سایت‌های مختلف اینترنتی (از قبیل سایت نواندیش، سایت روزنامه روز و...) اشاره کرد که برای جلوگیری از اطاله کلام در اینجا آورده نمی شود. احسان نراقی - مشاور ملکه فرح - در کتاب *درخشت خام* سال‌ها پس از مرگ فردید اتهامات مشابهی علیه فردید بیان می کند که البته سید عباس معارف شاگرد فردید در پاسخ می نویسد:

آقای نراقی، حال گمان دارید که ما به افسون دم سرد و خزان زده شما، تفکرات انقلابی و ضد امپریالیستی استاد فردید را رها کنیم و سر به درگاه اربابان امریکایی و انگلیسی شما بساییم.^۴

۱. همان، ص ۲۷۹.

۲. عبدالکریم سروش، *سیاست‌نامه*، تهران، صراط، ۱۳۷۹، ص ۱۹۵.

۳. غلامحسین ابراهیمی دینانی، *آئینه‌های فیلسوف* (گفت‌وگوی عبدالله نصری با ابراهیمی دینانی)، تهران، سروش، ۱۳۸۰، ص ۶۷.

۴. سید عباس معارف، همان.



معارف در نوشته خود، سروش را محرک نراقی در کتاب درخشت خام می‌داند و در پاسخ آنها با همان ادبیات مشهور فریدیدی می‌نویسد:

وقتی کسی کتاب درخشت خام را می‌خواند فقط دو مضمون را می‌یابد؛ نخست آنکه نراقی به فریدید هتاک می‌کند و دیگر آنکه سروش را تأیید و تمجید می‌نماید. افسوس بر حقارت کسانی که با تمسک به مزدور حقیر و کم‌اطلاعی چون نراقی کسی را تأیید یارد کنند.^۱

سروش در آن سال‌ها از پاسخ شفاهی به تندی‌های فریدید استنکاف می‌کند، ولی به طور عملی ابتدا از ادامه تدریس فریدید جلوگیری به عمل می‌آید و سپس با فشار انجمن حاجتیه و سروش کلاس‌های فریدید تعطیل می‌شود. مصاحبه فریدید با کیهان فرهنگی و شبکه دوم سیما پخش نمی‌گردد و حتی مقاله «مشروطه، دفع فاسد به افسد» فریدید که در روزنامه کیهان چاپ شده بود، قبل از توزیع خمیر می‌گردد. خلاصه تمامی ابواب بر روی فریدید بسته شده و کاملاً در خانه نشانده می‌شود.^۲ پس از سال ۶۱ تنها مجالسی در خانه‌اش با تعدادی افراد محدود تشکیل می‌گردد. هر چند تمام تزییقات درباره فریدید تنها به سروش محدود نمی‌شود، زبان تند و بی‌پروای فریدید هم در عدم انتشار افکارش تأثیرگذار است:

دکتر اصلاً نمی‌توانست تملق بگوید و اگر با کسی تعارف می‌کرد، بلافاصله عیبش را می‌گفت؛ آدمی بود که نمی‌توانست باطن خود را بپوشاند، پس چگونه می‌توانست سیاستمدار شود؛ اصلاً نمی‌توانست رل بازی کند.^۳

مواضع فریدید در خصوص مسائل انقلاب اسلامی

فریدید هر چند در آن سال‌ها از خانه بیرون نمی‌رفت و کاملاً خلوت گزیده بود، ولی تمام اوضاع سیاسی را پیگیری می‌کرد. مثلاً خطبه‌های نماز جمعه شهرهای مهم را گوش می‌داد و درباره آنها اظهار نظر می‌کرد. مثلاً در دوم دی‌ماه سال ۶۵ یکی از شاگردانش - جلال مکانیکی که آن موقع سرپرست دفتر حقوق و امور مجلس سازمان برنامه و بودجه بود - به اشاره او نامه‌ای به آقای هاشمی رفسنجانی - امام جمعه موقت تهران و رئیس وقت مجلس شورای اسلامی - می‌نگارد و به خطبه ایرادشده او انتقاداتی را وارد می‌کند

۱. همان، ص ۹.

۲. همان.

۳. رضا داوری، «فیلسوف از همه ایدئولوژی‌ها آزاد است»، پنجره، ش ۸، ۱۳۸۸، ص ۹۱.

ورگه‌هایی از تفکر غربی را در آن می‌یابد. (سایت فردیدنامه) متن آن نامه هر چند بعد از سال‌ها، خواندنی است. در مورد افراد و رهبران انقلاب هم در همان سال‌های اولیه انقلاب اظهار نظرهای جالبی دارد که به چند نمونه اشاره می‌شود. در مورد امام خمینی (س) پس از رحلتشان می‌گوید:

امام خمینی فقید از نوادر تاریخ بود که با انقلاب اسلامی نخستین تزلزل را در بنیان غرب زدگی ایجاد نمود. اما این بحران همچنان ادامه دارد. از این رو مبارزه بی‌شائبه با غرب زدگی می‌باید تا ظهور مهدی موعود (عج) که پایان عمر بحران غرب زدگی است، ادامه یابد.^۱

در مورد دیگر رهبران انقلاب چنین می‌گوید: «رفسنجانی تضاد و شرع و سیاست و مراعات دوز و کلک‌های سیاسی را می‌داند و عمل می‌کند.»^۲ یا حتی آنها را مثل خود هم‌سخن مارتین هایدگر - فیلسوف آلمانی - می‌داند:

تنها من هم‌سخن هایدگر نیستم، بلکه دیگران نیز چنین اند؛ از اینان امام جمعه تهران آقای خامنه‌ای است، روحی که همراه انقلاب به سراغ او آمده است. مرد با ذوقی است با این اختلاف که همان هایدگر با تفسیر متافیزیک است و فلسفه و هنر و حتی سیاست را مطرح می‌کند و سعی در این است که همان را بگوید که انسان پس فردا می‌گوید و همان را بگوید که اجمالاً انسان پربروز گفته است. این همان پربروز و پس فردا به طور اجمال با انقلاب به سراغ ما آمده است.^۳

هر چند در آن ایام فردید موضع‌گیری سیاسی می‌کند ولی همان‌طور که شاگردانش گفته‌اند او مرجع سیاسی نمی‌توانست باشد و تأثیری در سیاست نداشت:

مرحوم فردید با سیاست‌هایی موافق و با سیاست‌هایی مخالف بود. اما کار اصلی او و جایی که می‌توانست تأثیر بگذارد، سیاست نبود، یعنی مرجع سیاسی نبود. کسانی هم که به ایشان علاقه داشتند از او درس سیاست نیاموختند بلکه کم و بیش درس فلسفه آموختند. دکتر فردید فیلسوف بود و همیشه به فلسفه فکر می‌کرد، اگر هم به سیاست

۱. سید احمد فردید، مصاحبه منتشر نشده فردید با کیهان فرهنگی، شهروند/مروز، ش ۲، شهریور ماه ۱۳۸۷، ص ۱۵.

۲. سید موسی دیباج، آرا و عقاید سید احمد فردید (مفردات فردیدی)، همان، ص ۱۰۳.

۳. همان، ص ۴۵۴.





می پرداخت، این کار فرعی او بود.^۱

لذا واقعیت این است که فردید هر چند بعد از انقلاب اسلامی به سیاست پرداخت و موضع گیری سیاسی کرد، ولی هیچ جریان سیاسی از او تأثیر نپذیرفت و به استقبال سخنانش نرفت.

عزت و خلوت نشینی او آخر عمر

همان طور که گذشت، فردید از سال ۶۱ در خانه نشانده شد و فقط مجالس خانگی با تعداد کمی از شاگردان و مستمعان برقرار می کرد. از سال ۷۱ در حالی که حدود ۸۰ سال از عمر وی می گذشت مجالس خانگی را هم تعطیل کرد و یک سره به خلوت رفت. در اواخر عمر که اداره خانه نسبتاً بزرگ برای خانواده وی مشکل می شود (فرزندانش هر دو از سالیانی قبل به رغم میل پدر مقیم امریکا شده بودند)، وی به همراه خانواده به آپارتمانی نقل مکان می کند، اما فردید تاب زندگی آپارتمانی و دوری از کتابها و کتابخانه را نیاورده و به تنهایی به خانه بازمی گردد و چندی بعد در ۲۵ مرداد ۱۳۷۳ درمی گذرد که دکتر مسمومیت غذایی را علت مرگ وی می داند.^۲ پس از آن مستمعان و شاگردان در منزل او گرد هم می آیند و ابتدا فهرستی از کتب، یادداشتها و دیگر مدارک موجود در منزل وی تهیه می نمایند. تنها چیزی که از فردید به عنوان وصیت نامه باقی مانده، نامه ای از فردید است که طی آن مرحوم دکتر مایل را به عنوان وصی خویش برای پایان بردن کار فرهنگ اشتقاقی خود تعیین کرده است. البته دکتر مایل نیز پس از مدت کوتاهی فوت می کند و موفق به انجام این کار نمی شود. خبر درگذشت فردید طی چند سطر در برخی از روزنامهها و مجلات همچون کیهان، کیهان فرهنگی، کیان و... انعکاس یافت و چند اطلاعیه از طرف اساتید فلسفه دانشگاهها در مطبوعات منتشر شد که از او به عنوان «فیلسوف بزرگ معاصر» یاد می شود. سه سال بعد در سال ۱۳۷۶ منزل ایشان با همکاری شهرداری تهران تبدیل به بنیاد حکمی - فلسفی دکتر سید احمد فردید شد. پس از آن مجموعه کتابها و آثار فردید از طرف خانواده اش به بنیاد اهدا می شود. البته در مدت کوتاهی این بنیاد تعطیل می شود و سپس در سال ۱۳۸۵ دوباره گشایش پیدا می کند. در حال حاضر اعضای هیئت امنای این بنیاد آقایان دکتر داوری، دکتر اعوانی، دکتر رجیبی و دکتر ضیاء شهابی هستند.^۳ امید است این بنیاد بتواند سر و سامانی به

۱. رضا داوری، فلسفه معاصر/یران، تهران، ساقی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۳.

۲. محمد رجیبی، «شبان وادی ایمن، گهی رسد به مراد»، سوره، ش ۴، ۱۳۷۷، ص ۵۲.

۳. سید حسام فروزان، «فیلسوف سایهها»، همشهری، ش ۲۸، ۱۳۸۱، ص ۲۵.

یادگارهای باقیمانده این استاد فقید فلسفه (نوارهای صوتی و تصویری، حاشیه‌نویسی کتاب‌ها، فرهنگ اشتقاقی فارسی - عربی، یادداشت‌ها و...) داده و آن را در اختیار علاقه‌مندان حکمت، فلسفه و زبان فارسی قرار دهد.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که گذشت فریدید بر اساس آرای حکمی و اعتقادات اسلامی خود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از مواضع انقلاب اسلامی و امام خمینی (س) دفاع کرد و با جریان‌ها و افراد سیاسی که آنها را مخالف حرکت اصیل انقلاب اسلامی می‌دانست، مانند جریان‌های ملی و سکولار به مقابله

فکری پرداخت. ولی نباید از یاد برد که او متفکر بود و جایگاه اصلی‌اش در حوزه تفکر و فلسفه این سرزمین است. لذا فریدید، شخصیت سیاسی به معنای امروزی با موضع‌گیری‌های سیاسی روزمره نبوده است و تأیید و رد افراد را بر مبنای مبانی حکمی - فلسفی خود نه حب و بغض شخصی انجام داده است. ولی جریان‌های سکولار مقابل او، به جای نقد و بررسی افکار و آرای وی، در این سال‌ها متأسفانه به تخریب، دروغ‌پردازی و هتک شخصیت او دست زده‌اند که البته به علت وارداتی و غیر اصیل بودن جریان‌های روشنفکری ایران جای تعجب نیست.

جان کلام اینکه فریدید فیلسوفی تأثیرگذار در تاریخ معاصر ایران بوده و او و حلقه شاگردان وفادارش سرمنشأ بسیاری از تحولات پس از انقلاب اسلامی بوده‌اند و در حال حاضر و بعد از گذشت سال‌ها از فوت او، بررسی، تبیین و نقد عالمانه آرا و افکار مرحوم فریدید و البته دیگر متفکران و جریان‌ها می‌تواند راهگشای بسیاری از مشکلات فکری شود.

فریدید بر اساس آرای حکمی و اعتقادات اسلامی خود بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از مواضع انقلاب اسلامی و امام خمینی (س) دفاع کرد و با جریان‌ها و افراد سیاسی که آنها را مخالف حرکت اصیل انقلاب اسلامی می‌دانست، مانند جریان‌های ملی و سکولار به مقابله فکری پرداخت. ولی نباید از یاد برد که او متفکر بود و جایگاه اصلی‌اش در حوزه تفکر و فلسفه این سرزمین است. لذا فریدید، شخصیت سیاسی به معنای امروزی با موضع‌گیری‌های سیاسی روزمره نبوده است و تأیید و رد افراد را بر مبنای مبانی حکمی - فلسفی خود نه حب و بغض شخصی انجام داده است

